

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

ش. آهنگر
۲۲ جنوری ۲۰۱۷

آیا جنگ طالبان یک جنگ مقاومت ملی است؟

قسمت دوم و پایانی

در این جا می خواهم برای روشن شدن نحوه اتحاد و یا همسوئی در جنگ ضد تجاوزی با نیروهای دیگر و شرایطی که انقلابیون در چنین همگامی و همسوئی یا این "جبهه متحد" باید مشخص و ارائه کنند چند موردی از تجارب تاریخ را یاد دهانی کنم. تا ببینیم که شرایط یک جنبش مقاومت ملی چیست؟
ما نوتسه دون در ارتباط دموکراسی و مقاومت در برابر جاپان می گوید:

... "مبارزه به خاطر دموکراسی عیناً به معنی مبارزه به خاطر مقاومت است. مقاومت و دموکراسی متقابلاً شرط یک دیگراند، درست همان طور که مقاومت و صلح داخلی و یا دموکراسی و صلح داخلی شرط یک دیگراند. دموکراسی ضامن مقاومت است و مقاومت می تواند برای رشد جنبش به خاطر دموکراسی شرایط مساعدی ایجاد نماید. (آثار منتخب مانو، فارسی، جلد ۱، ص ۴۴۰)

این اصل هم اکنون در افغانستان شدیداً قابل تأکید است. آیا طالبان حاضراند حد اقل دموکراسی را رعایت نموده جز خود، نیروی دیگری را با حفظ هویت و تشکیلاتش، حتی در جبهه جنگ ضد تجاوزی، در کنار خود بپذیرند؟ آیا طالبان حاضراند ابتدائی ترین اصول دموکراتیک در جبهه متحد ضد تجاوزی را که همانا به رسمیت شناختن هویت و حق دموکراتیک تمام نیروهای ضد تجاوزی، عدم وابستگی به امپریالیسم و یا نیروی خارجی دیگر، احترام به عقاید نیروهای همراه و تأمین آزادی و حقوق مردم است، مراعات کنند؟ آیا طالبان حاضراند با نیروی سازمان یافته مسلح دیگری در کنار خود با صلح و وحدت زندگی کنند؟ من که چنین تصویری را هم نمی توانم بکنم. بناءً نمی دانم نیروئی و یا کسی که بخواهد در جبهه ضد تجاوز با طالبان همراهی کند چه شرایطی را در نظر باید بگیرد و طالبان چه چیزی را از دیگران می پذیرند؟

جنگی را که اکنون طالبان راه انداخته اند، اگر بپذیریم که جنگ مقاومت و ضد تجاوز هم است (که پذیرش آن دشوار است)، چون جنگ توده ها نیست و هیچ حق و سهمی به مردم و یا نیروهای مردمی قابل نیست، محکوم به شکست است. هر کسی هم که بخواهد با این جنگ همراهی کند باید تمام شرایط و دساتیر طالبان را بپذیرد یعنی طالب شود. بناءً این جنگ را نمی توان "جنگ مقاومت ملی" نامید.

مائوتسه دون می گوید: "جنگ مقاومت قسمی، که صرفاً به وسیله دولت (در افغانستان به وسیله طالبان) انجام می گیرد و توده های مردم در آن شرکت ندارند، قطعاً به شکست می انجامد. زیرا که جنگ مذکور جنگ انقلابی ملی به معنای کامل آن به شمار نمی رود، زیرا که جنگ مذکور جنگ توده ها نیست ...

در جنگ انقلابی ملی به معنای کامل آن یا جنگ مقاومت همگانی، باید برنامه ده ماده ای برای مقاومت در برابر جاپان و به خاطر نجات میهن را که حزب کمونیست مطرح کرده است، عملی ساخت."

(جلد دوم آثار صدرمائو، فارسی، ص ۸۶)

(برای مطالعه برنامه ده ماده ای حزب کمونیست رجوع کنید به جلد دوم، چاپ فارسی آثار صدرمائو، ص ۳۲ تا ۳۶). .

توجه می کنید که حتی جنگی را که دولت گومیندان با ارتش چندصد هزار نفری اش علیه جاپان راه انداخته، چون بیشترانه مردمی و برنامه دموکراتیک ندارد، مائوتسه دون آن را جنگ انقلابی ملی نمی خواند و شکست آن را پیش بینی می کند. فقط جنگی را ملی و انقلابی و قابل تأیید و پشتیبانی می داند که در آن توده های وسیع شرکت داده شوند و برنامه دموکراتیک برای تأمین حقوق و آزادی های مردم و نیروهای سیاسی داشته باشد. جنگ ضد تجاوزشوری جنگ توده ها بود. ما می خواستیم با اشتراک در جنگ برایش برنامه دموکراتیک ببریم و آن را جهت مترقی بدهیم و چون در این کار موفق نشدیم جنگ توده ها توسط نیروهای مسلط ارتجاعی به بیراهه برده شد.

حال کدام یک از این شرایط را طالبان، باسئزه ای که گاهگاهی واقعاً وحشیانه است (مانند گردن زدن خبرنگاران و یا کارمندان مین پاک ویا طبی)، دارند که بتوان آن ها را نیروی مقاومت ملی و جنگ شان را جنگ انقلابی ملی خواند و تأیید کرد؟ طالبان نه از حمایت توده های وسیع بر خوردارند و نه هم با دموکراسی و حق مردم سازگار .

مائوتسه دون هدف سیاسی یک جنگ انقلابی ملی را چنین تعریف می کند: "هدف سیاسی جنگ مقاومت ضد جاپانی . . عبارتست از بیرون راندن امپریالیست های جاپان و ایجاد چینی نوین که در آن آزادی و برابری حکم فرما باشد." (جلد دوم آثار مائو، ص ۲۳۲)

در این جا به وضاحت می بینیم که مائوتسه دون "بیرون راندن امپریالیست های جاپان و ایجاد چین نوینی را که در آن آزادی و برابری حکم فرما باشد" اجزای یک هدف سیاسی می داند که لازم و ملزوم یک دیگرند. آیا می توان تصور کرد که تحت رهبری طالبان، اگر امپریالیست های متجاوز از افغانستان بیرون هم رانده شوند، افغانستان نوینی که در آن آزادی و برابری حکم فرما باشد ایجاد می شود؟ هرگز! هرگز! چنین چیزی خیال است و محال.

ما با در نظر داشت تجارب خونین گذشته خود و داشتن تلی از شهدای انقلابی و مردمی و نتیجه تلخ رهبری های ارتجاعی برجانبش های گذشته نباید صرف با احساسات ضد تجاوزی به قضایا برخورد کنیم. پس از این باید در شرکت به هر جنگ و جنبشی روی وحدت به عنوان یک نیروی مستقل با حفظ هویت ایدئولوژیک و تشکیلات خود و تأکید بر آزادی و دموکراسی برای مردم و ترقی جامعه، عمل کنیم و از هیچ یک از این شرایط گذشت نکنیم. ما در جنگ صرف برای جنگیدن شرکت نمی کنیم. مائوتسه دون در این رابطه نیز رهنمود شایسته ای دارد.

"جنگ مقاومت، وحدت و ترقی . . . مجموعه واحدی را تشکیل می دهد و از هیچ یک از آن ها نمی توان صرف نظر کرد. چنانچه تکیه بر روی جنگ مقاومت، نه بر روی وحدت و ترقی گذاشته شود، چنین "جنگ مقاومت" نه استوار خواهد بود و نه پایدار. بدون برنامه ای برای وحدت و ترقی، جنگ مقاومت دیر یا زود به تسلیم طلبی می گراید و یا به شکست می انجامد. ما کمونیست ها بر آنیم که این سه اصل باید مجموعه واحدی را تشکیل دهد."

(جلد دوم آثار صدرمائو، ص ۶۰۷)

و یا " بدون وحدت و ترقی " جنگ مقاومت جز سخنی تو خالی و پیروزی مقاومت علیه جاپان جز امیدی عبث نخواهد بود ."
(همانجا ص ۶۰۸)

واقعاً چنین است و تجربه تلخ ما نیز بر آن صحنه گذاشته است . ما که بنا بر عوامل بازدارنده داخلی و خارجی نتوانستیم در جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیسم شوروی اصل وحدت و ترقی را نیز شامل جنگ مقاومت بسازیم، با طرد تجاوز، جنبش مقاومت تسلیم خواسته های امپریالیسم و ارتجاع شد و مصیبت های کنونی پیامد آنست . هرگاه کسی باز بیاید و زیر نام مقاومت علیه اشغال امریکا، تسلط و سیطره " آی اس آی " پاکستان و مولوی فضل الرحمان و بن لادن و ملا عمر را بر ما و مردم ما تحمیل کند، چنین مقاومتی واقعاً " سخن تو خالی " و حتی فاجعه است و با چنین متحدینی امید به آزادی امیدی عبث خواهد بود .

تکرار تجربه تلخ پارینه، دیگر اشتباه به حساب نمی آید و ما نباید نا خواسته و ناسنجیده در جایگاهی قرار بگیریم که هرگز شایسته ما نیست . مقاومت علیه اشغال امریکا و متحدین جهانی و منطقه ئی اش حق و وظیفه ما و مردم ما است که باید با آگاهی و بسیج مردم و پیوند زدن شان با نیروهای واقعاً آزادیخواه و مردمی، با تدوین و تحقق برنامه آزادی خواهانه و مترقی جهت رهائی کامل ملک و مردم ما تدارک دیده شود و کلیه نیروهای ملی و مترقی باید صادقانه و بی دریغ برای آن کار و عمل کنند .

شاید دوستانی از ستالین نقل قول بیاورند که گفته بود: " مبارزه امیر افغان برای استقلال افغانستان با وجود نظریه سلطنت طلبی او و اعوان و انصارش از نظر عینی مبارزه انقلابی است زیرا این مبارزه امپریالیسم را ضعیف و قوایش را تجزیه کرده و آن را از ریشه متزلزل می سازد " . . . (ستالین ، راجع به اصول لنینیسم ، ص ۸۶)
جا دارد که در همین جا و از همان اثر ابتداء نقل قول دیگری بیاوریم که ستالین می گوید :

"مسأله ملی طی بیست سال اخیر در معرض یک سلسله تغییرات بسیار مهم قرار گرفت . مسأله ملی در دوره بین الملل دوم و مسأله ملی در دوره لنینیسم ابداً باهم یکی نیست . این دو نه فقط از حیث حجم و کمیت بلکه از نظر جنبه داخلی خویش نیز با یک دیگر عمیقاً متضاد اند ."
(همان اثر ص ۸۰)

برخورد دیالکتیکی و واقعیت های عینی حکم می کند که بگوئیم طی این حدود بیش از ۸۰ سالی که از آن نوشته ستالین گذشته است نیز در مسأله ملی تغییراتی آمده که نمی توان از کنار آن بسادگی گذشت و با ذکر همان نقل قول اکتفاء کرد . در زمان ستالین از جنبش های ملی مستعمرات که به ضد تسلط امپریالیسم، عمدتاً به رهبری بورژوازی ملی کشورهای مستعمره، راه می افتاد حمایت می شد . و این امری اصولی و مترقی بود، چه، امپریالیسم و استعمار با تکیه به نیروهای ارتجاعی (عمدتاً اشرافیت فنودالی) ملت ها را در بند می کشیدند . و نیروهای استقلال طلب، که عمدتاً بورژوازی ملی در رأس آن بود، جهت پاره کردن این بندهای استعماری و تضعیف حلقه امپریالیسم جنبش های ملی استقلال طلبانه را راه می انداختند .

در همین کشور ما افغانستان، آن زمان امپریالیسم انگلیس در زد و بند با ارتجاعی ترین فنودالان و روحانیون مرتجع می کوشید کشور ما را زیر سیطره خود داشته باشد . در حالی که امان الله خان و یارانش (و به قول ستالین اعوان و انصارش) که در تاریخ ما به نام مشروطه خواهان دوم لقب گرفته اند و دولت مستعجل شان نیز دولت مشروطه خوانده می شود، نمایندگان بورژوازی پیشروتر به حساب می آمدند و برنامه های شان تا آن زمان مترقی ترین و دموکرات ترین برنامه طرح شده در کشور ما شمرده می شد و جنبش ضد تجاوزی شان از حمایت اکثریت قاطع مردم کشور برخوردار بوده و به هیچ اجنبی وابسته نبود . بنابراین حق داشت که مورد تأیید هر نیروی مترقی در سطح ملی و بین

المللی قرار بگیرد. تاریخ گواه است که ضربه آن جنبش بر امپریالیسم انگلیس آنقدر کاری بود که انگلیس دیگر هرگز نتوانست مستقیماً خود وارد رویارویی با مردم افغانستان شود. ستالین و بلشویک ها این جنبه مترقی و مردمی را می دیدند و باید از آن حمایت می کردند. بگذریم از این که در شرایط آن روز مقایسه این جنبش ضد امپریالیستی با سوسیال دموکرات های اروپائی که در سطح حمایت از امپریالیسم خودی سقوط کرده بودند چقدر ضروری و به نفع جنبش های ملی و مترقی آن روز بوده است.

ولی از جنگ جهانی دوم به بعد دیگر بورژوازی ملی، مستقل و پیشرو امکان رشد نیافته و جای آن را عمدتاً بورژوازی وابسته به امپریالیسم یا کمپرادور گرفته است که اگر هم با یک جناح امپریالیسم تقابل کند به جناح دیگر وابستگی مطلق دارد. و هر گاهی که در رأس جنبشی قرار گرفته، آن را به امپریالیسم مربوطه خود تسلیم داده است. نمونه آن را در بسیاری از نقاط جهان و به ویژه در کشورهای اروپای شرقی و شوروی سابق به وضاحت می توان دید که چگونه زیرنام استقلال خواهی به دنباله روان مطیع امپریالیسم بدل گشته اند. قابل تذکر است که در شرایط امروز همه شاهدیم که امپریالیسم و کمپرادوریزم وابسته به آن در پیوند با نیروهای ارتجاعی بومی و جهانی برای در بند کشیدن خلق ها، مشترک عمل می کنند. به همین اساس است که نیروهای ارتجاعی کشورها، من جمله طالب، با هزاران رشته و با سرشت و سرنوشت به امپریالیست های متعدد و متحدین مرتجع منطقه نی شان وابسته اند. به هیچ صورت نمی شود آن را با جنبش استقلال طلبانه امان الله خان و یارانش مقایسه کرد. و یا آن را جنبش "مقاومت ملی" نام نهاد و تأیید کرد.

بد نیست در ارتباط با ماهیت جنبش های ملی و شرایط و نحوه حمایت از آن ها گفته دیگری را از همان کتاب ستالین بیاوریم.

"مسئله ملی قسمتی از مسأله عمومی انقلاب پرولتاریا، قسمتی از دیکتاتوری پرولتاریا است."

"مسئله بدین قرار است که آیا امکان های انقلابی که در بطون نهضت آزادی خواهانه انقلابی ممالک مظلوم نهفته است، اکنون به انتها رسیده است یا نه و اگر نرسیده آیا امید و اساسی وجود دارد که بتوان از این امکان ها برای انقلاب پرولتاریا استفاده نمود و کشورهای غیرمستقل و مستعمره را از ذخیره بورژوازی امپریالیستی به ذخیره پرولتاریای انقلابی و به متفق وی تبدیل نمود؟"

"از این جاست لزوم کمک، آن هم کمک قطعی و جدی پرولتاریای "ملل راقیه" به نهضت آزادی خواهانه ملل مظلوم و غیر مستقل.

"معنی آن این نیست که پرولتاریا باید با هر قسم نهضت ملی یعنی در همه جا همیشه و در تمام موارد به خصوص کمک نماید."

(ستالین، راجع به اصول لنینیسم ص ۸۳ و ۸۴) (تأکید روی کلمات همه جا از من است - نگارنده).

این نقل قول طولانی، به ویژه آن نکاتی که من روی آن تأکید کرده ام به وضاحت روشن می سازد که هر جنبش، ولو که ظاهر ضد تجاوز هم داشته باشد، جنبش ملی و ضد امپریالیستی نیست که پرولتاریا و نیروهای مترقی ملزم به حمایت از آن باشند. جنبش آزادیخواهانه و ضد امپریالیستی باید کشور مستعمره را از ذخیره بورژوازی امپریالیستی و ارتجاع وابسته به آن رها کند، تأکید می کنم باید کشور مستعمره را از ذخیره بورژوازی امپریالیستی و ارتجاع وابسته به آن رها کند و به ذخیره پرولتاریای انقلابی و متفق وی تبدیل نماید. چنین جنبشی را که هدفش فراتر از "استقلال"، به آزادی ملی و رهائی خلق می انجامد، نه تنها باید حمایت کرد بلکه در ایجاد، تکامل و به پیروزی رساندن آن تا سرحد قربانی هم عمل باید کرد.

ولی جنبش طالبان افغانستان و متحدین پاکستانی شان شقی ترین دشمن انقلاب، پرولتاریا و نیروهای مترقی هستند که هرگز هیچ امیدی به همراهی و همسوئی شان با پرولتاریا و در نتیجه با سازمان های پرولتری و مترقی نیست. چه رسد به این که بتوان به همراهی و کمک طالب، و بدتر از آن تحت رهبری طالب، افغانستان مستعمره را از ذخیره امپریالیسم و ارتجاع به ذخیره پرولتاریا و متفق وی بدل نمود. این محال است و محال است و محال. با این حال به تکرار یاد آور می شوم، ما هم اکنون در کشور اشغال شده خود وظیفه داریم برای آگاهی مردم در بسیج شان جهت دفع تجاوزکار کنیم. به همین نحو باید برای جلوگیری از گوشت دم توپ ساختن مردم توسط طالب و یا هر نیروی ارتجاعی و امپریالیستی دیگر کار کنیم. ما باید با حوصله مندی برای **تدارک** و برپائی سازمان یافته یک جنگ توده ئی طولانی مترقی ضد تجاوزی کمر همت ببندیم و بکوشیم از سازماندهی خود و نیروهای مردمی تا به آگاهی و سازماندهی آگاهانه توده ها تکامل کنیم. این امر چنان که عده ای در شرایط امروز و در برابر سلاح و تخنیک پیشرفته امپریالیسم ناممکن می دانند، ناممکن نیست، مردم دلاور و رزمنده عراق امروز (واکنون سوریه - ویراستار) با اثبات بخشی از این امکان جهان را به حیرت فرو برده اند و مردم رزمنده و دلاور ما نیز فردا همین کار را خواهند کرد.

و اما همین اکنون، ضمن آن تدارک، می توانیم از جنبش ها و حرکات توده ئی مثل اعتصابات، تظاهرات و عکس العمل های مردمی در سرتاسر کشور حمایت بی دریغ و فعال کنیم و با شرح عوامل و ریشه های پرابلم های جامعه مستعمره خود، که بی شک در وجود امپریالیسم و ارتجاع نهفته است، آن حرکات را حتی الامکان ماهیت ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی بدیم. خود ما نیز در ایجاد چنین جنبش های توده ئی بکوشیم. ما باید با حوصله مندی و وظیفه اساسی مان را که تدارک سه سلاح مبارزه خلق متناسب با ایجابات زمان و سطح تکامل امروزی است به انجام برسانیم. اعتقاد به اصل ستراتیژی جنگ توده ئی طولانی بدان معنی نیست که می شود بی گذار به آب زد، چه هم اکنون ما به آن مرحله از رشد تشکیلاتی، سیاسی و نظامی نیستیم که مبارزه مسلحانه شکل عمده مبارزه ما را بسازد و ما در انجام این وظیفه عمده ناگزیر به همراهی و حتی دنباله روی طالب شویم. به اصطلاح "حزب کمونیست (مائوئیست)" وطنی ما، که موجودیت شان را باید در انترنیت جست و جو کرد، در شرایط کنونی با تشخیص و **عمده سازی** مبارزه مسلحانه در ورق پاره برنامه حزبی شان که ملهم از سیاستهای آی اس آی پاکستان یعنی آفریدگار طالب می باشد به جنگ گویی پرداخته؛ جنبش را به همسوئی انقیاد طلبانه با طالب فرا می خواند. ورنه هر کسی می داند که این به اصطلاح حزب کمونیست حتی قدرت بسیج یک تجمع اعتراضی ده نفری را در داخل و یا خارج کشور ندارد، چه رسد به بسیج مسلحانه.

هم اکنون لاف و پتاق گویی های شان دامن شان را گرفته و آن ها را با سؤال های اعضاء، انشعاب ها و بحران عمیق تشکیلاتی و سیاسی مواجه ساخته است. حتی اعضای انشعابی شان طی قطعنامه ای که در تجمع ۲۴ دسمبر ۲۰۰۷م خود صادر و آن را در سایت "پیام آزادی" نشر کرده اند "حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان" را متهم به وابستگی به NED که به قول آن ها یکی از نهادهای مربوط به "سی آی ای" است می کنند و ادعا دارند که این حزب غرق NGO بازی و آلوده به گرفتن میلیونها دالر از امپریالیست های متجاوز به کشور ما است.

دربخشی از جنبش جهانی (R.I.M یا جآ) هم که بالای و پتاق و دروغپردازی جایی یافته بود اکنون دیگری اعتبار گشته است و کسی حرفش را باور نمی کند. خود "جآ" هم با داشتن چنین اعضائی مثل حزب انترنتی "کمونیست (مائوئیست) افغانستان" تا مرز انحلال رسیده است، ولی اعضای سالم آن عمدتاً به کنفرانس انترناسیونال احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیست (IC) پیوسته اند. این جمع بین المللی مارکسیست - لنینیست ها (IC)، که به اساس اسناد منتشر شده شان سازمان مارکسیست - لنینیست های افغانستان (MLOA) نیز از اعضای سابقه دار آنست، تاحال

نهمین کنفرانس خود را با شرکت ده ها حزب و سازمان از چهارقاره جهان از سر گذشتانده و در پی تدارک دهمین کنفرانس احزاب و سازمان های مارکسیست – لنینیست جهان است .

از این بحث که در این جا بگذریم، یاد آور می شویم که یک شکل مبارزه زمانی عمده می شود که متناسب با نیاز زمان و سطح تکامل کار، اشکال دیگر مبارزاتی را در خدمت خود بگیرد و کارسازترین، ضروری ترین و مناسب ترین شکل مبارزه در همان مقطع باشد. ابزار و ساختارهای لازم اجرائی آن آماده شود و نیروی انقلابی هم بتواند و باید آن شکل مبارزه را بهتر از شکل های دیگر در دستور کار و عملش قرار داده و به پیش ببرد .

ما، و کلاً نیروهای چپی، که از نظر استراتژیک به جنگ توده ئی طولانی باورمند هستیم، متأسفانه در چنین شرایطی نیستیم و نمی توانیم هم اکنون مبارزه مسلحانه را راه بیندازیم، چه رسد به این که آن را **شکل عمده مبارزه** قرار بدهیم . انجام وظایف انقلابی، آنچنان که "طالبان مائوئیست" ما می پندارند، مانند ادای نماز نیستند که تحت هرگونه شرایطی **باید** بجا آورده شوند. تکرار طوطی وار کلمات پرطمطراق هم دردی را دوا نمی کند .

ما در انجام وظایف انقلابی باید تحلیل مشخص از اوضاع مشخص داشته باشیم . و در این تحلیل باید واقع بینی انقلابی داشته باشیم . نخست خود و توانمندی خود را در متن شرایط موجود در نظر بگیریم و ببینیم که چه هستیم و چه کرده می توانیم . از آرزوی "چه باید کرد؟" تا واقعیت "چه می توان کرد؟" همیشه تفاوت هائی وجود دارد که رفع و دفع این تفاوت ها پروسه مبارزاتی گاهی طولانی را ایجاب می کند . مارکسیست – لنینیست ها با ریالیزم انقلابی شان از آنچه می توان کرد شروع می کنند و بنا را بر آن می گذارند تا با کار و پیکار خستگی ناپذیرشان به آرزوی "چه باید کرد؟" برسند . آنچنان که لنین، ستالین، مائوتسه تونگ و... کردند.

من امیدوارم در نتیجه کار و پیکار انقلابی درست، اصولی و پیگیر، باز روزی بتوانیم به خواست قلبی همه میهن پرستان، و در رأس آن ها رفقای خودمان پاسخ بجا، منطقی و کارآ بدهیم و به همراهی خلق ما غرش و چکاچاک مسلسل های مان متجاوزان و متحدان مرتجع شان را نشانه بگیرد و با طرد کامل شان از کشور و جامعه خود، شاهد پیروزی خلق مظلوم و بلاکشیده خود باشیم، که در کشور و جامعه آزاد، آباد، مرفه، مترقی و عادلانه زندگی می کند . به امید آن روز.

پایان